

سپهری

شاعری از تبار شاعران بزرگ

دکتر اصغر دادبه

استاد بازنشسته دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

در این مقاله با اشاره‌ای به سرگذشت شعر سپهراب سپهری و مواجهه دو طیف سنت‌گرایان و نوگرایان با شعر او، با ملاک‌ها و معیارهای فلسفی، ادبی و عرفی نشان داده می‌شود که سپهری از تبار شاعران بزرگ ادب فارسی است و در شعر معاصر فارسی جایگاهی ویژه و پایگاهی ارجمند دارد و دلایل قبول خاطر پیدا کردن و اقبال شعرشناسان و شعردوستان به اشعار وی بررسی شده و تأملاتی طرح گردیده است؛ «اتفاق اذهان»، «برانگیزندگی» و «ذهن آشنا به شعر» و نظریه «سریان شخصیت هنرمند در اثر هنری او» از جمله دلایل و شواهدی است که در تبیین جایگاه و پایگاه شعر سپهری و اقبال عمومی به شعر وی بدانها استناد شده است.



این پرسش که: « شعر چیست و شاعر کیست؟ » پرسشی کهن که همچنان مطرح است و از دیدگاه‌های گوناگون بدان پاسخ داده می‌شود. در جریان طرح این پرسش و کوشش برای پاسخ‌دادن بدان، می‌توان عیار شعر هر شاعر را سنجید و جایگاه و پایگاه هر شاعر را تعیین کرد. در این مقاله می‌کوشیم تا عیار شعر شاعری را بسنجیم که بی‌گمان از تبار شاعران بزرگ است و در شعر معاصر فارسی جایگاهی ویژه و پایگاهی ارجمند دارد؛ سهراب سپهری.

طرح موضوع

این مقاله به دو بخش تقسیم می‌شود.

بخش نخست: در این بخش به طرح دیدگاه‌هایی می‌پردازیم که طرفداران آن‌ها به تبیین ماهیت شعر پرداخته‌اند و از چستی شعر سخن گفته‌اند: دیدگاه فلسفی، و دیدگاه ادبی:

۱. **دیدگاه فلسفی:** برطبق این دیدگاه، شعر، سخن خیال‌انگیز است. مقصود پیروان این دیدگاه از «سخن»، قیاس است؛ سخنی مشتمل بر مقدمه و نتیجه که غالباً مقدمه شامل دو گزاره است که به یک گزاره به عنوان نتیجه می‌انجامد. مثال معروف قیاس هم، آن‌سان که در کتاب‌های منطق آمده‌است چنین است:

- سقراط، انسان است

- هر انسانی فانی است

- سقراط، فانی است

ارسطو فیلسوف بزرگ یونانی و تدوین‌کننده منطق برآن بود که سخن‌ها یا قیاس‌ها (= استدلال‌ها) پنج گونه است، با این نام‌ها: برهان، جدل، خطابه، مغالطه و شعر. مقدمه‌ها را هم شامل گزاره‌ها (یا: سخنانی) می‌دانند که به‌طور کلی تقسیم می‌کنند به دو گونه: یکم) گزاره‌های یقینی یعنی گزاره‌هایی که همگان آن‌ها را می‌پذیرند، مثل گزاره‌های ریاضی یا گزاره‌های بدیهی و یا گزاره‌هایی که با تجربه اثبات شده و نظایر آن و چون با این گونه گزاره‌ها قیاس بسازند و استدلال کنند از «برهان» سودجسته‌اند، مثل قیاس «سقراط انسان است...»؛ دوم) گزاره‌های غیریقینی یعنی گزاره‌هایی که مورد پذیرش همگان نیست، مثل استفاده از گزاره‌های مورد قبول طرف بحث به قصد خاموش ساختن (= اسکات) و شکست دادن او. نام این گزاره‌ها «مسلمات خصم (= طرف بحث)»، مثل بحث‌های دینی و سیاسی که یک طرف بحث باوری از باورهای سیاسی (در بحث سیاسی) یا باورهایی از باورهای دینی (در بحث دینی) طرف مقابل را به عنوان ابزاری برمی‌گزینند و او را خاموش می‌سازند و شکست می‌دهند. نام این استدلال، «جدل» است/ نیز مثل استفاده از گزاره‌های غالباً اخلاقی و اخلاقی-دینی در سامان دادن استدلال با هدف «اقناع» (= قانع کردن و خرسندساختن) شنوندگان. شیوه سخنوران (خطیبان = واعظان) چنین است و نام این شیوه استدلال هم «خطابه» است/ همچنین استفاده از گزاره‌های ظاهراً درست و واقعاً نادرست در کار استدلال به قصد به غلط‌انداختن و گمراه‌ساختن طرف بحث، هم استدلالی است به نام «مغالطه» / سرانجام به پنجمین گونه قیاس یا استدلال می‌رسیم که طرح آن در این بحث، هدف اصلی ماست یعنی قیاس شعری یا شعر که با مخیلات یعنی با گزاره‌های خیال‌انگیز

شکل می‌گیرد و به شعر منظوم و مثنوی تقسیم می‌شود. هدف آن هم «تهییج و تحریک» یعنی برانگیختن مخاطب است. به گفته نظامی عروضی سمرقندی در چهارمقاله هدف شعر آنست که: «معنی بزرگ را خرد و معنی خرد را بزرگ گرداند» و به تعبیر ملک‌الشعراى بهار «فتنه‌ای بنشانند یا فتنه‌ای برانگیزد» یعنی حرکتی پدید آورد:

شنیده‌ای که ز یک شعر فتنه‌ای بنشست؟
ندیده‌ای که ز یک بیت فتنه‌ای برخاست؟

۲. دیدگاه ادبی: بر طبق این دیدگاه، شعر، «کلام موزون و مقفا» است. طرفداران این دیدگاه، منکر خیال‌انگیزی شعر نبودند، اما اگر طرفداران دیدگاه فلسفی، «خیال‌انگیزی» را ویژگی ذاتی سخن (= کلام) شاعرانه می‌دانند، پیروان دیدگاه ادبی «موزون و مقفا» بودن، یعنی داشتن وزن عروضی و به‌کاربردن قافیه طبق ضوابط علم قافیه را ویژگی ذاتی شعر به‌شمار می‌آورند. به تعبیر اهل منطق، از دیدگاه فلسفی، «خیال‌انگیزی» و از دیدگاه ادبی «وزن عروضی و قافیه» فصل ممیز (= عامل بنیادی جداسازی) شعر از نثر به‌شمار می‌آید و همین تفاوت، یعنی تفاوت ویژگی ذاتی (= فصل ممیز) شعر از دیدگاه فلسفی با دیدگاه ادبی، موجب ماجراها و برخوردهایی، در سده اخیر، بین طرفداران شعر کلاسیک و شعر موسوم به شعر نو و نفی و اثبات‌هایی گردید که بی‌گمان بسیاری از آن‌ها نابجا و غیرعلمی است؛ ماجراهایی که می‌توان جداگانه بدان پرداخت و سابقه آن را می‌توان در تاریخ ادبی سده اخیر بازجست.

سنت‌گرایان که ویژگی بنیادی یا فصل ممیز شعر را داشتن وزن عروضی و داشتن قافیه می‌دانستند به‌هیچ روی شعری را که دارای این دو ویژگی نباشد شعر نمی‌دانستند و حداکثر، اگر انصاف می‌ورزیدند، از شعر نو به «قطعه یا نوشته ادبی» تعبیر می‌کردند.

بخش دوم: سپهری و نوگرایی: سپهری، شاعری نوگرا، با زبان و بیانی هنرمندانه، اما دیگرگون که ویژه او بود، با اندیشه‌هایی متفاوت که آن نیز خاص او بود. به بیان دیگر سپهری هم در «چگونه گفتن» - که در کار شعر و شاعری نقشی بنیادی دارد - مبتکر بود، هم در «چه گفتن». مضامین و معانی را که می‌سرود ساخته او نبود اما ابتکارهای او در چگونه گفتن، همراه با تعبیرهایی بدیع موجب می‌شد تا مخاطب، محتوای اشعار او را هم تازه و مبتکرانه بیانگارد:

- «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید».
- «پدرم وقتی مرد، پاسبان‌ها همه شاعر بودند».

اگر در کشاکش نوگرایی و سنت‌گرایی، نوگرایان از یک‌سو مورد حمله و هجوم بودند، سپهری، مظلومانه از دو سو مورد تهاجم بود!

سنت‌گرایان که ویژگی بنیادی یا فصل ممیز شعر را داشتن وزن عروضی و داشتن قافیه می‌دانستند به‌هیچ روی شعری را که دارای این دو ویژگی نباشد شعر نمی‌دانستند و حداکثر، اگر انصاف می‌ورزیدند، از شعر نو به «قطعه یا نوشته ادبی» تعبیر می‌کردند. نقد و نفی از این منظر، به مصداق «چون‌که صد آمد نود هم پیش ماست» نقد و نفی شعر سپهری هم بود. ناقدان سنت‌گرا با تعبیرها و معانی سخن سپهری هم مشکل داشتند. به یاد دارم یکی از این

ناقدان در نقد این سخن هنرمندانه سپهری که: «من الاغی دیدم یونجه را می فهمید» گفته بود: آخر چگونه الاغ یونجه را می فهمد! هذیان است یا شعر!

نوگرایان هم سپهری را تا زنده بود بی نصیب نگذاشتند، با «توطئه سکوت»، یا با «توهین و تحقیر»! توطئه سکوت، شیوه محافظه کارانه و غیرمنصفانه‌ای است که در نقد به کار می‌رود. اثری منتشر می‌شود که ارجمند است و درخور توجه. سخن گفتن علیه آن و با استدلال نفی کردن آن، یا ممکن نیست، یا بسی دشوار است. بنابراین بهترین راه آن است که آن را نبینند و در باب آن سخن نگویند تا این گمان قوت بگیرد که اثری قابل نیست! این، شیوه‌ای است سخت رایج که در حق سپهری هم به کار گرفته شد. اگر نقد منصفانه‌ای از شعر سپهری دیدید که خواننده را به ارزش شعر این شاعر رهنمون می‌شود، اگر تاریخ نگارش آن را با تاریخ مرگ شاعر بسنجید خواهید دید پس از مرگ شاعر و در پی «ثبث شدن دوام شاعر بر جریده عالم» نوشته شده است.

توهین و تحقیر: روشی است ناجوانمردانه و ضدعلمی که طی آن به جای پرداختن به اثر و نمودن نقطه‌های قوت و ضعف آن، نقطه ضعفی را برای صاحب اثر جعل می‌کنند و از این طریق به توهین و تحقیر وی می‌پردازند و بدین سان مغالطه‌ای ترتیب می‌دهند تا دست‌کم، تخم شک و تردید را در ذهن برخی علاقمندان بکارند. نمونه این‌گونه به اصطلاح نقد «بچه بودائی و اشراف» خواندن سپهری است به گناه آنکه چونان ناقد نمی‌اندیشد و از جهان‌بینی او پیروی نمی‌کند!

چنین بود که «حجاب معاصرت» که در شکل‌گیری آن، عوامل گوناگون، از جمله حسادت و خودبینی، نقش ایفا می‌کند مجال نداد تا شعر سپهری و به تبع آن شخصیت وی چنانکه بایسته بود، دیده شود، اما «زمانه ناقد و صراف هوشیاری است» و خطا نمی‌کند.

نقادی زمانه: پروین اعتصامی، که خود از «حجاب معاصرت» آسیب‌ها دیده بود تا بدانجا که منکر شاعریش شده بودند، بر داوری بی‌غرض و مرض زمانه تاکید ورزید و در یک قطعه سرود:

من این ودیعه به دست زمانه می‌سپرم
زمانه زرگر و نقاد هوشیاری بود
سیاه کرد مس و روی را به کوره وقت
نگاه داشت به هر جا زر عیاری بود

سپهری نیز ودیعه شعر خود را به دست زمانه سپرد و زمانه در مقام زرگر و نقاد هوشیار و در عین حال، بی طرف، زر عیار شعر سپهری را چونان زر عیار دیگر شاعران بزرگ نگاه داشت و بر زبان‌ها جاری ساخت و در ذهن‌ها نشاند و به حافظه‌ها سپرد.

حضور سپهری در جهان شعر فارسی گرچه آشکار است، اما در این مقام به کوتاهی، به سه نکته می‌پردازم؛ سه نکته که می‌توان از آن‌ها به دلیل و برهان نیز تعبیر کرد:

نکته اول) اتفاق اذهان: در دانش روش‌شناسی، اتفاق اذهان را مثبت حقیقت می‌شمارند. بدین معنا که اگر در یک حوزه، اکثریت بر یک موضوع گواهی دهند و بدین‌سان به تایید آن برخیزند آن موضوع، حقیقت محسوب

می‌شود. در طول تاریخ، سعدی را استاد سخن دانسته‌اند و در این موضوع اتفاق اذهان داشته‌اند، یا اتفاق اذهان ادیبان و شاعران بود که به محمدتقی بهار لقب «ملک‌الشعرا» داد. دیده‌ایم که هنگام خاک‌سپاری در گذشته‌ای از حاضران می‌پرسند: آدم خوبی بود؟ و حاضران بدین پرسش، پاسخ مثبت می‌دهند تا اتفاق اذهان به‌بار آید و به تعبیر دینی چهل مؤمن (چهل نماد کثرت نیز هست) بر نیکی وی گواهی دهند تا رستگار گردد.

اکنون می‌پرسم: گرچه «حجاب معاصرت»، که گفتیم، ریشه در حسادت هم دارد، در زندگی سپهری اتفاق اذهان تجلی نیافت، اما پس از مرگ، این حجاب، رفع شد، هشت کتاب بارها در تیراژهای وسیع انتشار یافت. آیا جز این است که خریداران هشت کتاب اهل شعر بوده‌اند؛ از ادیبان و شاعران تا علاقمندان که جمله از شعر سپهری لذت می‌برند. کتاب‌ها و مقاله‌هایی که در نقد و تحلیل اشعار سپهری پس از مرگ او تا روزگار حاضر نوشته شده و غالب آن‌ها ارزش هنری شعر سپهری را تایید می‌کند، جمله مؤید اتفاق اذهان در تأیید ارزش هنری شعر سپهری و شعریت شعر این شاعر و نوگرایی‌های وی در هنر شاعری است.

«حجاب معاصرت» که در شکل‌گیری آن، عوامل گوناگون، از جمله حسادت و خودبینی، نقش ایفای کند مجال نداد تا شعر سپهری و به تبع آن شخصیت وی چنانکه بایسته بود، دیده شود، اما «زمانه ناقد و صراف هوشیاری است» و خطا نمی‌کند.

نکته دوم) برانگیزندگی: «برانگیختن (= تهییج = تحریک)» همواره هدف شعر بوده است؛ هدفی کهن و نو. هم شعر سعدی، برانگیزنده است، هم شعر دیگر شاعران تا روزگار ما، زیرا شعری که بر مخاطب تأثیر نگذارد و او را برنیانگیزد شعر نیست و همین برانگیزندگی است که موجب می‌شود تا - به تعبیر نظامی عروضی - «در صحیفه روزگار مسطور باشد و بر السنه احرار، مقروء» یعنی شعر بر زبان‌ها برود؛ بر زبان اهل شعر، بر زبان مردم آزاده، حتی بر زبان بسیاری از مردم عادی که اندک آشنایی با شعر دارند و این آشنایی به نسبت‌های مختلف از ویژگی‌های فرهنگ ایران ماست؛ ویژگی ارجمندی که آرام آرام مانند دیگر ارزش‌هایمان در حال فراموش شدن است. آیا، دست‌کم، شماری از تعبیرهای شاعرانه سپهری چونان ابیات بلند شاعران بزرگ بر زبان آشنایان باشعر و دوستداران شعر نمی‌رود؟

- «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید...»

- «کفش‌هایم کو؟ چه کسی بود صدا زد سهراب؟ آشنا بود صدا مثل هوا با تن برگ...»

- «به سراغ من اگر می‌آیید / پشت هیچستانم...»

- «به سراغ من اگر می‌آیید/ نرم و آهسته بیایید، مبدا که ترک بردارد، چینی نازک تنهایی من» (تمام این منظومه یعنی منظومه «واحه‌ای در لحظه»، با ویژگی برانگیزندگی بر زبان‌ها می‌رود). بدیهی است که تا شعر، شعر نباشد هدف شعر را که تهییج و تحریک یا برانگیزندگی است محقق نمی‌سازد.

نکته سوم) ذهن آشنا با شعر: یکی از معیارهای بازشناسی شعر خوب از شعر بد، ذهن آشنا با شعر بزرگان ادب فارسی است؛ ذهنی که از کودکی و نوجوانی با شعر بزرگان ادب انس گرفته، نمونه‌های برجسته اشعار شاعران بزرگ را به‌خاطر سپرده و گاه‌گاه زمزمه می‌کند. چنین ذهنی - غالباً - خطا نمی‌کند و شعر خوب را می‌شناسد.

چنین ذهنی را می‌توان ذهن شعرشناس خواند تا آنجا که دیده‌ام و تا آنجا که تجربه کرده‌ام بسیاری از شعرشناسان، دست‌کم، بسیاری از اشعار سپهری را مصداق واقعی شعر می‌دانند؛ این، حکم ذهن‌های مأنوس با شعر شاعران بزرگ است. غیر از نمونه‌هایی که جای‌جای در این مقاله شاهد آوردیم، در نمونه‌هایی که در ادامه بحث می‌آوریم نیز تامل کنیم تا تردیدی باقی نماند که سپهری، شاعری است از تبار شاعران بزرگ ایران‌زمین:

- «زندگی آبتنی کردن در حوضچه «اکنون» است».

- «گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد!»

- «من مسلمانم، قبله‌ام یک گل سرخ، جانمازم چشمه...».

- «من وضو با تپش پنجره‌ها می‌گیرم...»

پایان سخن

شعر سپهری را چونان شعر هر شاعر بزرگ می‌توان از منظر صورت (= چگونه گفتن) نگریست و جلوه‌های هنری آن‌را باز نمود. همچنین می‌توان در آن از منظر محتوا و معنا (= چه گفتن) تأمل کرد و نشان داد که چگونه معانی کهن به سبب بیان تازه و به‌کارگیری شیوه‌ها و شگردهای هنری چنان تازگی یافته‌اند که توگویی معانی ابتکاری و بدیع است. در این معانی تردید نیست و می‌توان آن‌ها را با روش‌های علمی کاوید، اما به نظر می‌رسد در شعر شاعران بزرگ جای «یک چیز» خالی است. بررسی‌های علمی نشان می‌دهد که تمام شگردهایی را که در شعر حافظ می‌توان یافت در شعر خواجه و احیانا سلمان و دیگر شاعران عصر تلفیق نیز قابل‌بازیابی است، در حالی که حکایت شعر حافظ، حکایت دیگری است. شاید خودش هم متوجه این تفاوت بوده یا در این باب مورد پرسش قرار می‌گرفته و چون راهی به تبیین علمی نمی‌یافته دست به‌دامن تبیین متافیزیکی و اعتقادی می‌شده و چنین پاسخ می‌داده: «قبول خاطر و لطف سخن خداداد است!»

راستی این «حکایت دیگر» از کجاست؟ معلول کدام علت است که با به‌کارگیری روش‌های علمی تحقیق ردپایی و دست‌کم ردپایی چونان ردپای عوامل دیگر برای آن نمی‌توان یافت؟

پاسخ آن است که در روزگار ما بعضی از محققان از «سریان شخصیت هنرمند در اثر هنری او» سخن گفته‌اند و چنین نتیجه گرفته‌اند که علت گم‌شده آن «حکایت دیگر» همانا شخصیت شاعر است. شخصیت، ابعاد گوناگون دارد و تجلیات مختلف، اما در این که بعد «صمیمیت و صداقت»، بنیادی‌ترین بعد شخصیت هر هنرمند واقعی و اصیل است، تردید نمی‌توان کرد. آخر هنر را با ناراستی نسبتی نیست که هنر، فرزند راستی و صفا و صمیمیت است و تردید نمی‌توان کرد که سریان شخصیت صمیمی سپهری در خواستنی شدن شعر این شاعر و تاثیر آن بر مخاطبان نقشی اساسی داشته‌است که با نگاهی، شاعر در شعر خود، خود را بیان می‌کند و به‌گونه‌ای «مرثیه‌خوان دل دیوانه خویش» است. پیداست که هراندازه شاعر مردمی‌تر باشد و دیوانگی دل او پیوندی با درد و رنج مردم داشته‌باشد سخنش مؤثرتر خواهد بود و انتشار سخن سپهری در سطحی گسترده، در سال‌های گذشته، گواهی صادق در اثبات مدعای ماست.